

# بررسی خلاقیت تربیتی مولانا در تفسیر عرفانی قصه قرآنی حضرت نوح (ع)

مرضیه شوشتری<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۱۴

تاریخ وصول: ۹۲/۸/۲۷

## چکیده

مولانا، ستاره درخشان آسمان ادب فارسی در قرن هفتم، در مهم ترین اثر منظوم خود، مثنوی معنوی، مسایل مهم عرفانی و دینی و تربیتی رابا رویکردی خلاقانه مطرح کرده و از آیه ها و احادیث نیز بوفور بهره برده است. او در استفاده از تمثیل ها و قصه های معروف، مهارتی خاص دارد. کمتر شاعری در این زمینه به پای گاه او می رسد. تنوع تلمیحات اسلامی در شعر او ناشی از وسعت اطلاعاتش در زمینه قرآن، تفسیر، حدیث و تحیل قوی اوست. در این مقاله با بررسی تلمیحات نوح در مثنوی دریافتیم که مولانا در مواردی بسیار از این تلمیح قرآنی به صورتی خلاقانه استفاده کرده است، تا نتیجه ای عرفانی و تربیتی بگیرد یا به قصد ایضاح و تأکید بر یک اندیشه عرفانی از آن آیات مدد گیرد، بنابراین هدف او بیان یک قصه تاریخی نیست، بلکه او یک قصه معروف را از زوایای ذهن خوانندگان بیرون می کشد و به تفسیر عرفانی و تربیتی آن می پردازد و به وسیله آن، نکته های عمیق عرفانی و تربیتی را روشن می سازد چنان که گویی خواننده، با خواندن مثنوی یک دوره تفسیر آیات مربوط به قصص الانبیا را مطالعه کرده است.

واژگان کلیدی: تربیت، خلاقیت، مولانا، تلمیح، نوح، طوفان، کشتی.

## مقدمه

دین اسلام مجموعه ای کامل از دستورات در تمامی عرصه های زندگی ارایه می دهد. آنچه تحت عنوان اخلاقیات جامعه در پندار و کردار و گفتار ما بروز و ظهور پیدا می کند

---

۱. دکترای زبان و ادبیات فارسی تاجیکستان

seyda7236@yahoo.com

ریشه در این فرهنگ اسلامی دارد. قرآن برای تبیین مفاهیم دینی گاه از قصه‌ها بهره برده است که هدف اصلی از بیان این قصه‌ها رشد و تعالی و تربیت انسان‌ها است. در حقیقت قصه‌ها جایگاهی برای تجلی آرمان‌ها و اندیشه‌های یک ملت هستند. از دیر باز قصه‌ها در زندگی انسان نقش بسزایی ایفا می‌کردند. تاریخ قصه به زمان پیدایش بشر می‌رسد و همواره انسان‌ها به قصه پرداز می‌شدند یا شنیدن آنها علاقه نشان می‌دادند. مهم‌ترین دلیل توجه به قصه‌هایی که صبغه‌ی اسلامی دارند، ایمان و اعتقاد قلبی نویسندگان و نیز مخاطبین آنها است. قصه‌ها علاوه بر اینکه مخاطب را به خوبی جذب می‌کند، اهداف آموزشی و تربیتی نویسنده را نیز تامین می‌نماید. (شوشتری، ۱۳۹۰: ۱۳).

علاقه به قصه‌های انبیا سبب شده است که حتی عوام نیز که از نعمت خواندن و نوشتن بی بهره‌اند با این قصه‌ها آشنا باشند. الگو بودن قهرمان‌های این قصه‌ها تاثیر فراوانی بر شنوندگان داشته و به طور غیر مستقیم در تربیت نسل‌های بعدی نیز ایفای نقش نموده است. (ر.ک. به: همان: ۲۳۶)

یکی از مهم‌ترین ابزارهای خلاق، استفاده از هنر در تبیین موضوعات آموزشی و تربیتی است، هنر و دین از مقوله‌هایی هستند که از آغاز آفرینش انسان تا کنون همگام با یکدیگر، حیات و هستی بشر را در نور دیده‌اند، این پیوستگی دین و هنر، ریشه در پنهان جان و عمق هستی انسان و جهان دارند و با گوش دل می‌توان راز " فطره الله التي فطر الناس عليها" را از آن‌ها باز شنید، از سوی دیگر ادبیات و هنرهای ادبی از دیر باز، یکی از مهم‌ترین و متداول‌ترین شاخه‌های هنر به شمار می‌آیند و حتی با ظهور هنرهای جدید، هنوز هم از رونق نیفتاده‌اند، یکی از مصادیق بارز هنرهای ادبی، قصه است، قصه همواره منعکس کننده دیدگاه انسان در باره جهان و عوامل ناشناخته پیرامون او و همچنین وسیله انتقال و آموزش آداب و سنن، اعتقادات و تاریخ یک نسل به نسل‌های دیگر بوده و یک روش خلاقانه تربیتی است. با قصه نه تنها می‌توان انسان را با میراث فرهنگی و آداب جامعه خود و جهان آشنا ساخت و قدرت تخیل و تفکر او را پرورش داد، بلکه می‌توان زمینه خود سازی و جامعه سازی و تربیتی را در او برانگیخت (خلجی، ۱۳۹۱: ۹۷)

قرآن روش بسیار بدیعی در بیان قصه ها دارد که با قصه های بشری تفاوت های فراوانی دارد که اهم آنها به قرار زیر است:

وسیله عبرت آموزی و تربیت  
 ماورای زمان و مکان  
 حق و راستین بودن  
 معرفی بزرگترین الگوها  
 رعایت عفت کلام  
 فصاحت و بلاغت و حسن معانی  
 ذکر قصه در قصه

شاید بتوان بعضی از ویژگیهای قصه های قرآنی را در برخی از آثار منظوم و منثور مشاهده کرد که قطعاً الهام گرفته و وامدار از روشهای قصه پردازی قرآن است اما به جرات می توان گفت که قصه های قرآن در حد اعلاى اعجاز هستند. مولوی نیز در سرودن مثنوی از آیات قرآن به وفور استفاده کرده است و مسایل مهم عرفانی، دینی و تربیتی را بسیار خلاقانه و هنرمندانه بیان کرده است. هرچند او روش خود را در بیان مسایل تربیتی از قرآن گرفته است اما در میان شعرا و نویسندگان روش او منحصر به فرد است. در این مقاله سعی شده است که به تبیین این روش بدیع و خلاقیت مولانا در بیان مسایل تربیتی و عرفانی پرداخته شود.

حضرت نوح (ع) یکی از پیامبرانی است که به کرات در مثنوی به شرح قصه او پرداخته شده است. او در جای جای مثنوی به بخشهای مختلف زندگی حضرت نوح (ع) اشاره می کند طوری که با خواندن تمام این ابیات می توان به طور کامل با زندگی حضرت نوح (ع) آشنا شد. هر چند هدف او بیان یک قصه تاریخی نیست، بلکه او از بیان این قصه با رویکردی خلاقانه و تربیتی برای مسایل عمیق عرفانی استفاده می کند.

مولانا برای تاثیر گذاری بیشتر و نیل به هدف والای تربیتی خود از الگوهای دینی و قرآنی استفاده می کند. استفاده از الگو یکی از مهمترین روشهای تربیتی است که مولانا به خوبی از آن بهره برده است. مولانا بهترین الگوها را در هر زمینه ای ارائه می دهد. بیان احوال انبیا که

خود بزرگترین اسوه برای سالکان راه حق است، آنان را در راه رسیدن به معبود مشتاق تر می کند و به گفته زرین کوب همین سرّ قصّه ها به خصوص قصّه های انبیا و اولیاست که مثنوی را نردبان آسمان می کند، زیرا احوال انبیا تجربه سلوک القا می کند و سالک عارف را از توقّف در عالم حسی باز می دارد و وی را به مراجع حقایق، مجال عروج می دهد. (زرین کوب ۱۳۶۷: ۱۴-۱۳)

مولانا برای دست یافتن به اهداف تربیتی و آموزشی مانند قرآن از زبان قصه و تمثیل استفاده کرده است و به این وسیله معانی بلند عرفانی و تربیتی را ساده و قابل فهم می نماید تا به اهداف آموزشی و تربیتی مورد نظر خود برسد.

در این مقاله با رویکردی خلاقانه آموزشی و تربیتی به مثنوی نگریسته شده و بیت هایی که به نوعی تلمیح به قصه حضرت نوح (ع) دارد با توجه به موضوع تلمیح دسته بندی می شود و خلاقیت مولانا در بهره گیری از قرآن در بیان مسایل آموزشی و تربیتی بررسی می شود. داستان های قرآن بارها از جانب پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفته است. ویسندگان فقط به بررسی قصّه انبیا در یک اثر خاص پرداخته اند از جمله: تقی پور نامداریان در کتابی تحت عنوان «داستان پیامبران در کلیات شمس» به شرح و تفسیر عرفانی قصّه های انبیا در غزلهای مولوی می پردازد. پورنامداریان فقط در پیشگفتار کتاب خود اشاره مختصری به قصّه پیامبران در شعر درباری، مذهبی و عرفانی می نماید و به عنوان نمونه آثار چند شاعر مذهبی را از هر دوره ذکر می نماید.

محمد حسن فروزانفر در کتاب «احادیث و قصص مثنوی» به تبیین قصّه حضرت نوح (ع) می پردازد. سید علی اردلان جوان در کتاب «تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی» اساطیر مذهبی را در اشعار خاقانی مورد بررسی قرار می دهد. و علی تقوی در مقاله ای تحت عنوان «قصص انبیا در دیوان افضل الشعرا» و مرجان مختاری در رساله خود تحت عنوان «جلوه انبیا در دیوان خاقانی» به بررسی قصّه انبیا در دیوان خاقانی می پردازند. محمد فولادی نیز در مقاله «داستان پیامبران و منقبت امامان شیعه در دیوان امام خمینی» قصص قرآنی را در این دیوان بررسی می کند.

اما برخی از نویسندگان فقط بر قصه حضرت نوح(ع) متمرکز شده اند و آن را در یک یا چند اثر مورد بررسی قرار داده اند از جمله: اعظم شفیعی در کتاب خود « حضرت نوح(ع) در مثنوی» فقط به بررسی این قصه در مثنوی می پردازد. سیروس امیری در کتاب « تمثیل در غزلیات حافظ، سعدی و صائب در مورد نوح، سلیمان، موسی، عیسی و...» به شرح قصه حضرت نوح(ع) در این آثار می پردازد. یزدان پرست لاریجانی نیز در کتاب « داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی» قصه پیامبران معروف را در کتب دینی و ادبی مورد بررسی قرار داده است.

برخی از نویسندگان به ابعاد دیگری از قصص انبیا پرداخته اند از جمله: محمود بستانی در کتاب «پژوهشی در جلوه های هنری داستانهای قرآن» این قصص را از نظر هنری تحلیل کرده است. و هارون یحیی نیز در کتاب «اقوام هلاک شده» به شرح ماجرای اقوامی که دچار عذاب الهی شده اند، می پردازد و در این میان قوم نوح و ماجرای آنها به عنوان یکی از اقوام نفرین شده، معرفی می گردد. در واقع این کتاب با استفاده از شیوه انداز، ناظر بر بعد تربیتی قصه است. بی آزار شیرازی هم در کتاب « باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن » قصه های قرآن را از نظر جغرافیایی و محل وقوع و باستان شناسی بررسی می کند. محمد کاظم پور حسین در کتاب «سیمای نوح در ادیان الهی» به مقایسه قصه حضرت نوح(ع) در ادیان الهی می پردازد.

اما در زمینه تحلیل هنری، عرفانی، تربیتی این داستان ها با تکیه بر اصول روایت و داستان، پژوهش های کمتری صورت پذیرفته است که این نوشتار در ادامه و تکمیل کننده آن پژوهش ها می باشد.

### روش تحقیق

روش تحقیق در این رساله همانگونه که لازمه این نوع تحقیقات است اسنادی و کتابخانه ای است که به شکل توصیفی- تحلیلی ارائه شده است. برای این منظور به کتابخانه های معتبری چون کتابخانه ملی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه دانشگاهها و مراکز علمی و

کتابخانه سازمان میراث فرهنگی مراجعه شده و برخی از منابع نیز از کتابخانه شخصی خود و دوستان تهیه شده است و با استفاده از این کتب و نرم افزارهای موجود کار یادداشت برداری انجام شد.

### قوم سرکش و صبر نوح

حضرت نوح (ع) مأمور هدایت قومی شده بود که از سرسخت ترین و لجوج ترین اقوام تاریخ بوده اند و بت پرستی در میان آنان رواج داشت. البته بعضی از مورخین معتقدند که قوم نوح پیرو حاکم خود بیوراسب بودند. در تاریخ نامه طبری آمده است: «پس خدای عزوجل نوح را علیه السلام پیغمبری داد و نزدیک بیوراسب فرستاد و به قوم وی به همه ی جهان و مغان ایدون گویند، که این بیوراسب آتش پرست بود و هندوان گویند بت پرست بود و درستی چنان است که بت پرست بود (طبری ۱۳۷۴: ۹۴).

عرفان نظری و اصحاب مکتب ابن عربی، حضرت نوح (ع) را مظهر تنزیه عقلی که اسم «سبوح» از اسماء حسنی، منشأ آن است، می دانند. عرفان کشفی مولانا بیشتر به مرتبه فنای نوح در صفات حق، که استقامت و ثبات او در مقابل منکران هم از آن جا ناشی است، نظر دارد. (ر.ک. به: زرین کوب ۱۳۶۷: ۴۷)

از نظر سهروردی یکی از معانی فنا، فنای باطن است که همراه با تجلی حق تعالی است و این تجلی گاهی با صفات و گاهی با آثار عظمت ذات بر سالک محقق و در نهایت موجب می شود سالک بعد از فانی شدن از صفات نفس خود، صفات حق تعالی را شهود نماید. (ر.ک. به: سهروردی بی تا، ج ۱: ۲۰)

انسان دارای دو بعد مختلف است: وجود مادی و بشری و دیگری وجود ملکوتی و الهی. سالکی که به مرتبه فنا می رسد در واقع وجود مادی و بشری خود را فانی کرده و تنها وجود ملکوتی او که تجلی حق است، باقی می ماند.

مولانا زیبایی عناد این قوم را به تصویر کشیده است، او خطاب به ابلیس می گوید از نیرنگ توست که قوم نوح در فغان و شیوند و به عاقبتی دردناک گرفتار آمدند:

« قوم نوح از مکر تو در نوحه اند دل کباب و سینه شرحه شرحه اند »

( مولانا ۱۳۷۶: ۳۲۵ )

مولانا برای بیان مقاصد عرفانی خود و ملموس کردن آن ها برای مخاطب از رمزها و نمادها استفاده می کنند. در مثنوی، ابلیس یا شیطان گاه در معنای حقیقی خود به کار می رود اما گاهی این تعبیر رمزآلود است و نمی توان تنها آن را یک تلمیح دانست. مولوی در این قسمت از مثنوی، در ضمن این که ابلیس را مخاطب قرار داده، عاقبت دردناک کسانی چون فرعون، نمرود، قوم نوح، قوم لوط و ... را نتیجه نیرنگ او می داند اما از آن جایی که مولانا در این اثر عرفانی از بیان این قصه ها برای بیان مفاهیم عرفانی بهره می برد پس از رمزها نیز استفاده می کند، بنابراین منظور او از ابلیس همان نفس اماره است که چون شیطان انسان را می فریبد و گمراه می کند و اگر انسان بر این نفس غالب آید به مقامی والا نایل می شود و اگر مقهور آن گردد عاقبتی چون قوم نوح در انتظارش خواهد بود. بیت زیر نیز بخوبی نمایانگر این است که در مثنوی، شیطان نماد و رمزی از نفس اماره است:

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده اند در دو صورت خویش را بنموده اند

(مولانا ۱۳۷۶: ۵۸۳)

و در جای دیگر چنین آورده است :

نفس و شیطان بود ز اول واحدی بوده آدم را عدو و حاسدی

(همان: ۵۴۱)

حضرت نوح (ع) در مثنوی خود را این گونه برای قوم معرفی می کند:

« گفت نوح ای سرکشان من، من نیم من ز جان مرده بجانان می زیم »

( همان: ۱۵۴ )

در این بیت حضرت نوح (ع) به قوم خویش می گوید: من آنچه که در ظاهر می بینید نیستم. مرا بشری چون خود میندازید زیرا من جان بشری را از دست داده و مرده ام و با جان جانان (خدای تعالی) زنده ام.

سالک الی الله در پایان راه چیزی جز حق نمی بیند او که خودی و جان بشری خود را بزرگ ترین مانع در رسیدن به حق تعالی می داند آن را فانی می کند و به مرتبه «فناء فی الله و بقاء بالله» می رسد. با «فناء فی الله» وجود انسانی فانی می شود و فقط تجلی حق باقی می ماند.

در بخشی دیگر، مولانا گفت و گوی میان حضرت نوح (ع) و قومش را به تصویر می کشد که قوم از او می پرسند: پس آن پاداش موعود کجاست؟ حضرت نوح (ع) نیز در پاسخ می گوید: پاداش الهی آن سوی روی پنهان کردن ها و سر به درون جامه کشیدن های شماست:

«نوح را گفتند اَمّت کو ثواب گفت او زان سوی و استغشوا ثياب

رو و سر در جامه ها پیچیده اند لاجرم با دیده و نادیده اند»

(همان: ۶۹)

آری! اینان که انگشت در گوش می نهند و چشم های خود را می پوشانند، چشم ظاهر دارند اما نادیده و محروم می مانند و فایده واقعی را از چشمان خود بدست نمی آورند زیرا «جوهر و لب وجود آدمی همین دیدن عوالم روحانی و شهود حق است» (زرین کوب ۱۳۸۲:

(۱۵۹)

خداوند وقتی آدم (ع) را آفرید از روح خود در او دمید و این روح خداوندی از حضرت آدم (ع) به دیگر انسانها منتقل شد بنابراین حقیقت و جوهر انسان روح خداوندی است و او استعداد شهود الهی را دارد البته اگر بتواند با مجاهده و کوشش و فراهم آوردن زمینه ها این استعداد را فعلیت بخشد.

در اینجا مولانا اشاره ای آشکار به آیه ۷ سوره نوح دارد که می فرماید: «وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ - و من هرگاه ایشان را فرا می خواندم تا تو ایشان را آمرزی، انگشتان خود بر گوش می نهادند و جامه بر سر می کشیدند» (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۵۷۰) با وجود تمام سختی هایی که حضرت نوح (ع) متحمل شد اما قومش هم چنان در عناد و سرکشی خود اصرار داشتند و مولانا با استفاده از مفهوم آیات الهی، هدایت و ارشاد حضرت نوح (ع) را اینچنین نشان می دهد:

«نوح نهصد سال در راه سوی بود هر روزیش تذکیر نوی



لعل او گویا ز یاقوت القلوب نه رساله خوانده نه قوت القلوب  
 وعظ را ناموخته هیچ از شروح بلک ینوع کُشوف و شرح روح  
 (مولانا ۱۳۷۶: ۱۱۷۲)

بیت اول برگرفته از آیه ۱۴ سوره عنکبوت است که می فرماید: « و براستی نوح را به سوی قومش فرستادیم . پس در میان آنها هزار سال جز پنجاه سال بماند ... » (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۳۹۷)  
 مولانا علاوه بر یادگیری علوم زمان به تربیت و تهذیب خویش نیز پرداخت و همین تحصیل ظاهری و تربیت باطنی، او را به شاعر و عارفی برجسته تبدیل کرد. بنابراین دلیل وسعت اطلاعات او را در مباحث گوناگون شرعی و اسلامی و عرفانی بخوبی در می یابیم. او در مثنوی از آیه ها و احادیث بوفور استفاده کرده است. « کثرت و تنوع موارد اخذ شده و نقل آیات قرآنی در مثنوی به حدی است که اگر آن را به یک معنی، نوعی تفسیر عرفانی تربیتی از قرآن هم بخوانند مبالغه نیست و ازین مقوله آنچه رنگ تأویل صوفیانه دارد، غالباً متضمن صبغه بی شاعرانه است که البتّه با تأویل باطنی و فلسفی هم قابل التباس نیست.» (زرین کوب ۱۳۶۸: ۳۷۳)  
 حتی مریدان او آن را قرآن عجم، قرآن فارسی و یا تقریر دیگری از معنی قرآن می شمردند. (ر.ک. به: زرین کوب ۱۳۷۷: ۲۶۴) تأثیر قرآن بر مثنوی به حدی است که بدون آشنایی با قرآن، نمی توان فهم درستی از مثنوی داشت، چرا که مثنوی مشحون است از آیات، قصه ها و تعبیرات قرآنی که گاهی استشهاد به آنها به سبب اثبات کلام خویش است و گاهی برای روشن تر کردن عقیده و گاهی نیز فقط به جهت تیمّن و تبرک.

مولانا در دو بیت آخر به این نکته ظریف اشاره می کند که نوح این مواظ را از راه مطالعه به دست نیاورده و کسی به او آموزش نداده بود بلکه همه این معارف از چشمه مکاشفات و شرح روح حاصل می شد. کشف در اصطلاح عرفان «اطلاع به ماوراء حجاب است از معانی غیبیه و امور حقیقیه به وجود یا شهود» (قیصری ۱۳۶۳: ۵۹) این ابیات گویای این واقعیت است که علمی که از راه مکاشفه و شهود حاصل می شود همواره برتر است از علوم اکتسابی که از راه مطالعه و آموزش به دست می آید.

قبل از مولانا شاعران کمتر به بیان احوال قوم نوح به عنوان سرسخت‌ترین قوم پرداخته‌اند و اگر هم به این موضوع اشاره‌ای کرده‌اند بسیار سطحی و گذراست، اما مولانا با نگاهی عمیق‌تر و دیدی نو و بدیع و خلاقانه به این موضوع پرداخته و از آیات الهی بخوبی بهره‌برده و در ضمن اشعارش به تفسیر آنها پرداخته است.

مولانا در جای دیگر نیز صبر و استمرار نوح در دعوت را با بیت‌هایی ساده و روان بیان می‌دارد تا اسوه‌ای نیک از صبر ارائه دهد:

« لیک دعوت واردست از کردگار با قبول و ناقبول او را چه کار  
نوح نهصد سال دعوت می‌نمود دم به دم انکار قومش می‌فزود  
هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟ هیچ اندر غار خاموشی خزید؟  
گفت: از بانگ و علا لای سگان هیچ واگردد ز راهی کاروان؟  
یا شب مهتاب از غوغای سگ سست گردد بد را در سیر تگ؟»  
(مولانا ۱۳۷۶: ۱۰۴۳)

مصراع اول بیت اول اشاره به آیه ۱۲۵ سوره نحل دارد که می‌فرماید: «مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فراخوان ...» (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۲۸۱) و مصراع دوم نیز آیه ۹۹ سوره مائده را به ذهن متبادر می‌سازد: «پیامبر جز ابلاغ، تعهدی ندارد» (همان: ۱۲۴) در اینجا منظور از دعوت به راه پروردگار، دعوت به توحید است. ابن عربی در التذیبات الهیه قایل بر دو قسم توحید است: توحید احدیت و فردانیت، توحید احدیت مخصوص عامه مردم است و توحید فردانیت در مرتبه‌ای بالاتر، توحید انبیا و اولیاست. (رک. به: ابن عربی ۱۳۶۶: ۱۹۹) ظهور تمام انبیا برای دعوت مردم به توحید احدیت یعنی ایمان به خدای یکتا و نجات از شرک جلی بوده است، اما اولیا و امامان مردم را به توحید فردانیت و نجات از شرک خفی دعوت می‌کردند زیرا پیامبران تعهد خود را در ابلاغ یکتاپرستی انجام داده‌اند و هیچ حجتی برای مردم باقی نمانده است پس همه باید در ظاهر یکتاپرست باشند و با دعوت امامان و اولیا توحید خفی یعنی مشاهده وجود مطلق خداوند نیز در آنان ایجاد شود.



### ساخت کشتی و انتقام الهی

مولانا قصه حضرت نوح (ع) را یک جا و پشت سر هم بیان نمی‌کند و از شیوه بینظیر و بدیع قرآن الهام گرفته و به شیوه ای خلاقانه و بنا به موقعیت، بخشی از قصه را می‌آورد و ما بقی آن را به موقعیتی دیگر موکول می‌کند، طوری که خواننده با خواندن ۶ دفتر مثنوی ماجرای حضرت نوح (ع) را به وجه اتم ملاحظه می‌کند. مولانا در بیان ساخت کشتی نوح اینگونه می‌سراید:

« نوح اندر بادیه کشتی بساخت صد مثل گو از پی تسخر بت‌ساخت  
در بیابانی که چاه آب نیست می‌کند کشتی، چه نادان ابلهی است!  
آن یکی می‌گفت ای کشتی بت‌ساز و آن یکی می‌گفت پرش هم بس‌ساز  
او همی‌گفت این به فرمان خداست این به چربک‌ها نخواهد گشت کاست»  
(همان: ۵۲۱-۵۲۰)

بیت اول اشاره ای است به آیه ۳۸ سوره هود که می‌فرماید: « و چون گروهی از مردمش بر او می‌گذشتند، او را افسوس می‌کردند. گفت اگر ما را فسوس می‌کنید ما شما را فسوس خواهیم کرد، چنان که شما ما را. » (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۲۲۶) مولانا در بیتی اظهار می‌دارد که حضرت نوح (ع) در برابر استهزا و جفای قوم، لطف و رحمتی بیشتر بروز می‌داد، او این لطف و مهربانی نوح رانسبت به قوم، از افاضه رحمت الهی بر نوح می‌داند:

« قوم بر وی سرکه‌ها می‌ریختند نوح را دریا فزون می‌ریخت قند  
قند او را بُد مدد از بحر جود پس ز سرکه اهل عالم می‌فزود »  
(همان: ۱۰۴۴)

در فرهنگ عرفانی مهرورزی و محبت به دیگران امری پسندیده و مرضی پروردگار مهربان است. مهربانی یکی از صفات خداوند باریتعالی است که در وجود عارف تجلی کرده است بنابراین همانگونه که مولانا زیبایی اشاره می‌کند مهربانی نوح بر قومش افاضه رحمت الهی و

یک شیوه بدیع تربیتی است. از نگاه عارف خداوند، تنها معشوق ابدی است پس عشق به دیگران نیز در سایه عشق به حق است.

اما به گفته مولانا همین صبر حضرت نوح (ع) در برابر جفای کفرآمیز قوم، باعث صفای روح او شد، زیرا در سایه تحمل سختی هاست که روح انسان آبدیده می شود و به کمال انسانی می رسد و این نگرش بزرگترین درس تربیتی است :

« جور کفر نوحیان و صبر نوح نوح را شد صیقل مرآت روح »

( همان: ۱۱۴۳ )

در همه آثار عرفانی رابطه ای تنگاتنگ بین محنت و محبت دیده می شود. سختی و رنجی که سالک تحمل می کند مانند کوره ای است که زر وجود او را از ناخالصیها پاک می کند تا او را تربیت کرده و شایسته وصال حق گرداند. سالک که به هیچ چیز جز رضای پروردگار نمی اندیشد این سختی ها را نعمتی بزرگ می داند و بر آن صبر می کند. صبر نیز بر سه نوع است: «اول، صبر عوام و آن حبس نفس است بر سبیل تجلد و اظهار ثبات در تحمل تا ظاهر حال او به نزدیک عاقلان و عموم مرضی باشد ... دیم، صبر زهاد و عباد و اهل تقوی و ارباب حلم از جهت توقع ثواب آخرت ... و سیم، صبر عارفان. چه بعضی از ایشان التذاد یابند از مکروه، از جهت تصور آنکه معبود- جل ذکره- ایشان را به آن مکروه از دیگر بندگان خاص گردانیده است و به تازگی ملحوظ نظر او شده اند ..» (سجادی ۱۳۸۹: ۵۲۳) و «رضا در اصطلاح اهل سلوک تلذذ به بلوی است و گفته اند رضا خروج از رضای نفس و آمدن در رضای حق است» (همان: ۴۱۶) این صبر و رضا تنها در سایه عشق که مهم ترین رکن طریقت است، ایجاد می گردد. و شاید به همین دلیل است که مولانا، کسانی را که مأمور راه نمایی مردم هستند به پیش گرفتن راه و رسم حضرت نوح (ع) در تبلیغ دعوت می کند. یعنی هدایت گران هیچ گاه نباید از اعراض منکران دل سرد و ناامید گردند :

« مشتری گرچه که سست و باردست دعوت دین کن که دعوت واردست

باز پیران کن حمام روح گیر در ره دعوت طریق نوح گیر »

( همان: ۱۰۸۴ )

با دقت در مثنوی مولانا و دیوان شمس درمی یابیم که مرغ در کلام مولوی رمز روح سالک است. روح سالک الی الله چون مرغی اسیر در دام دنیاست که خود را از این دام می رهند و به پرواز درمی آید تا به حق تعالی برسد. البته تشبیه روح به مرغ در ادبیات عرفانی بسیار به کار رفته است و شاعرانی جز مولانا نیز از این رمز خلاقانه استفاده کرده اند.

مولانا در دفتر اول از حضرت نوح (ع) به عنوان شیر سرمدی، مجازاً شیر حق یاد می کند که چون از ذات اقدس الهی مدد می گرفت پس به مصداق آیه ۱۳۶ اعراف: «فَاتَّقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» - پس ما هم از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غفلت ورزیدند» (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۱۶۶) خداوند بر آن قوم خشم گرفت:

«گر نبودی نوح شیر سرمدی پس جهانی را چرا بر هم زدی؟  
صد هزاران شیر بود او در تـنی او چو آتش بود و عالم خرمنی  
چونکه خرمن پاس عُشر او نداشت او چنین شعله بر آن خرمن گماشت  
هر که او در پیش این شیر نـهان بی ادب چون گرگ بگشاید دهان  
همچو گرگ آن شیر بر درآندش «فانتقمنا منهم» بر خواندش  
زخم یابد همچو گرگ از دست شیر پیش شیر ابله بود کـو شد دلیر»  
(مولانا ۱۳۷۶: ۱۵۵)

پیشتر گفتیم که در وجود همه انسان ها جوهر و روح الهی به ودیعت نهاده شده است و انسان کامل کسی است که با حصول شرایطی توانسته است استعداد شهود الهی را که همه انسانها دارا هستند، به فعلیت برساند پس جوهر وجودی اینان، روح الهی است که یاری بخش آنان در سیر الی الله است. چون روح انسان کامل با روح خدا یکی شده است پس هر چه انجام می دهد در واقع فعل خداست که با اعضا و جوارح او انجام می شود پس اگر مولوی می گوید نوح چو آتشی بر خرمن وجود قومش فتاد در واقع این همان انتقام خداست که بوسیله بنده اش جاری می شود.

خداوند دریا را رام حضرت نوح (ع) گردانید زیرا او بر قهر طبایع تواناست و همه چیز مسخر اوست:

« نوح و موسی را نه دریا یار شد؟ نه بر اعداشان بکین، قهار شد؟ »

( همان: ۹۰ )

و هلاک این قوم را عبرتی برای آیندگان قرار داد، تا همواره از عقوبت الهی خائف و ترسان باشیم و اگر این خوف الهی نباشد پس وای بر انسانها! مولانا چه زیبا، خلاقانه و تربیتی نتیجه می گیرد که هلاک اقوام گنهگار گذشته، مایه رحمتی است برای آیندگان و شاید منظور او این باشد که کرم الهی سبب شد ما بعد از این اقوام بیاییم و خداوند هلاک قوم نوح و هود را سبب انتباه ما ساخت. البته به نظر نگارنده ترکیب « نادی رحمت » می تواند همان « رحمه للعالمین »، وجود مقدس رسول اکرم (ص)، باشد که ما ندای رحمت او را درک کردیم و او هلاک قوم نوح و هود را ارائه داد تا سبب عبرت ما شود:

« تا هلاک قوم نوح و قوم هود نادی رحمت بجان ما نمود »

گشت ایشان را که ما ترسیم از او و خود این برعکس کردی، وای تو »

( همان: ۳۴۴ )

در نسخه کریم زمانی به جای کلمه « گشت »، کُشت آمده که با توجه به مفهوم هلاکت دو قوم نوح و هود در بیت قبل، این کلمه صحیح تر به نظر می رسد. (ر.ک. به: زمانی ۱۳۷۸: ۷۴۷)

مولانا همواره از بیان قصه ها و تمثیل ها، هدفی والاتر از سرگرمی و رفع ملال خواننده را دنبال می کند. او از بیان این قصه ها و تمثیل ها برای بیان مسایل عمیق عرفانی و تربیتی بهره می برد تا سالکان را راهنما باشد. بنابراین از هر قصه و تمثیل، نتیجه ای تربیتی و عرفانی می گیرد. مولانا دلیل هلاکت قوم نوح را اینگونه تبیین می کند که هر گاه انسان مورد عنایت پروردگار قرار گرفت و نعمتی به او عطا شد، همواره باید از زوال نعمت ترسان باشد، سالکی هم که از شراب عشق الهی مست شده، مانند مستی است که بر لبه بام ایستاده و هر لحظه بیم آن می رود

که به پرتگاه نیستی سقوط کند، همان گونه که قوم نوح و لوط به علت کفران نعمت دچار عذاب الهی گردیدند:

« جز کنار بام، خود نبود سقوط اعتبار از قوم نوح و قوم لوط »

( همان: ۷۳۲ )

مولوی در این قسمت از مثنوی از بیان عاقبت قوم نوح و لوط برای بیان این موضوع بهره می برد که سالک همواره باید شکرگزار نعمت های الهی باشد و مست شراب عشق الهی بودن نیز خود موهبتی است عظیم و شکر آن واجب . سالکی که شکر نعمتی را به جا می آورد. با زبان و دل اقرار می کند که همه نعمت ها، نعم الهی اند اما این به تنهایی کفایت نمی کند بلکه علاوه بر آن سالک باید از آن نعمت در وصول به حق تعالی بهره گیرد تا تمام مراتب شکر را به جا آورده باشد. این گونه شکر است که می تواند او را از خطر سقوط در امان دارد اما نقطه مقابل شکر، کفران است. ایمان به خدای تعالی نیز نوعی شکر است و اقوامی که شکر گزار خالق خود نبودند در واقع نه نعمت را شناختند و نه منعم را و اینچنین مستوجب عذاب گردیدند.

مولانا در جای دیگر نیز نابخردی گذشتگان را در ردّ اندرز پیامبران دلیل هلاکتشان می داند و به یکی از رسوم قدیمیان به نام «گر» که نشانه درک پایین آنانست اشاره می کند که این رسم چنین بوده که قدمها هرگاه باران فراوان می بارید، نام ۴۰ کچل را بر روی کاغذ نوشته از جایی می آویختند تا باران بند بیاید. (ر.ک. به: شهیدی ۱۳۸۰: ۲۸۷)

« از گر آن احمقان طوفان نوح کرد ویران عالمی را در فصوح »

( مولانا ۱۳۷۶: ۷۲۲ )

«عقل به نزد عارفان چیزی است که بدان وسیله خدا را عبادت کنند .... عقل دو گونه است: عقل معاش که محلّ آن سراسر است؛ و عقل معاد که محلّ آن دل است» (سجّادی ۱۳۸۹: ۵۸۵)

مولانا به شیوه ای خلاقانه با آمیختن یک مفهوم عرفانی تربیتی (عقل راه نمای انسان در عبودیت) و یک رسم قدیمی در فرهنگ قدیمیان (گر) بزبایی این مطلب را تبیین می کند که عقل معاد که محلّ آن دل است می تواند دل را از غیر خدا باز دارد و تسلیم پروردگار یکتا





گر بگویی چون ندانم کآن قمر هست از خورشید و مه مشهورتر  
 کبودکان خُرد در کُتابِها وان امامان جمله در محرابِها  
 نام او خوانند در قرآن صریح قصه اش گویند از ماضی فصیح  
 راست گو دانیس تو، از روی وصف گرچه ماهیت نشد از نوح کشف  
 ور بگویی من چه دانم نوح را همچو اوایی داند او را ای فتنی  
 مور لنگم من چه دانم فیل را پشه ای کی داند اسرافیل را

این سخن هم راست است از روی آن که به ماهیت ندانیش ای فلان «  
 (همان: ۵۶۳)

مولوی به شیوه ای تربیتی با این ابیات نشان می دهد که کسانی که در بند حواس ظاهری هستند و از عقل جزئی تبعیت می نمایند، دریافت آنها از اطرافشان دریافتی سطحی و ظاهری است یعنی حقیقت واقعی آن را نمی توانند درک کنند. بنابراین معرفت عوام و خواص متفاوت است. معرفت عوام که با مدد عقل جزئی و با حس های ظاهری یا از طریق قیاس و استدلال حاصل می شود معرفتی ناقص و سطحی است اما خواص چون به حق پیوسته اند و به مرتبه مشاهدت رسیده اند خود عین حقیقت هستند زیرا خود را از بند حواس ظاهری رهانیده اند پس معرفت آنها معرفتی حقیقی است.

مولانا در چند بیت به مرتبت والای انبیای الهی اشاره می کند و الگو و نمونه ای عالی ارائه می دهد و در آخر حضرت نوح (ع) را مثال می زند که از گوهر عرفان برخوردار بود:  
 « نوح از آن گوهر که برخوردار بود در هوای بحر جان دُربار بود »

(همان: ۲۴۳)

البته برخی شارحان گوهر را کنایه از نور نبوت دانسته اند (ر.ک. به: شهیدی ۱۳۸۰: ۱۸۹) و برخی منظور از گوهر را خلافت دانسته اند (ر.ک. به: کفافی: ۴۴۲) اما با توجه به عرفانی و تربیتی بودن موضوع و اینکه این اثر، راه نمایی است برای سالکان حق، پس گوهر عرفان مناسب تر به نظر می رسد، چون انسان های معمولی هیچ گاه نور نبوت و یا خلافت را بدست

نمی آورند، پس برای آنان راه گشا نخواهد بود. زهد حضرت نوح (ع)، او را چون دیگر انبیا اسوه و نمونه سالکان راه حق قرار داده است.

شاعران دیگر نیز به مرتبت والای حضرت نوح (ع) در زهد اشاره کرده اند و فقط به بیان یکی از خصوصیات این نبی خدا پرداخته اند، اما هیچ یک جز مولانا نتوانسته است از حضرت نوح (ع) الگویی عالی برای سالکان راه حق ارائه دهد.

مولانا حتی در بیان نوع نگاه سالکان به حقیقت اشیا، حضرت نوح (ع) را مثال می زند که اگر انسان به جسم مادی یا آنچه وسیله پدید آمدن روشنی است نظر کند، حقیقت آن نور را در نمی یابد، چنان که حضرت نوح (ع) و شیث (ع) را دو نور جداگانه بیند، در حالی که نوری که خداوند در وجود آنها نهاده است یکی است، پس آن چه نور واحد الهی را متعدّد می سازد، پرداختن به جسم مادی است:

« چون نظر بر ظرف افتد روح را پس دو بیند شیث را و نوح را »

(مولانا ۱۳۷۶: ۹۷۰)

«در شرح گلشن راز آمده است: نور به حکم «الله نور السموات و الارض» اسمی از اسماء الله و تجلی او به اسم الظاهر، در لباس صورتهای جسمانی و روحانی است» (سجّادی به نقل از لاهیجی ۱۳۸۹: ۷۷۲) پس نور الهی که واحد است در وجود مادی انسان ها تجلی می یابد. بنابراین از دیدگاه عرفا نور وجود آدمیان یکی است و اگر فقط وجود مادی آنان را ببینیم از آن نور واحد غافل می شویم.

مولانا در بیان اینکه سخن هر مدّعی را نباید شنود، تعبیری بدیع می آورد:

« نوح وار ار صدّقی زد در تو روح کو یم و کشتی و کو طوفان نوح ؟ »

(همان: ۵۶۰)

« باید دانست که عقل جزئی، پرتویی از جان و روح است، اگر روح افاضتی بر عقل جزئی

کرد یا به تعبیر مولانا «صدّقی بر او زد»، فریب نباید خورد» (شهیدی ۱۳۸۰: ۵۴۹)

مولانا معتقد است آن جا که نص باشد نباید به قیاس توسل جست. اما اگر مجتهد نصی نداشت به قیاس رو می آورد. مولانا می گوید باید به قرص نوری کوچک بسنده کرد تا با روشنایی آن به قرص خورشید رسید. سالک نیز با بارقه کوچک کشف عقلانی خرسند می شود و با تحمّل ریاضت به کشف روحانی می رسد.

### سخن نوح با پروردگار

مولانا در بیان جزئیات قصه با بهره گیری از تکنیک های خلاقانه و به شیوه نقلان و معرکه گیران قدیم، روش نقل و مکالمه بین اشخاص قصه را بکار می گیرد و این گونه قصه، جنبه نمایشی پیدا می کند گویی خواننده شخصیت‌های قصه را مقابل خود حاضر می بیند و از شنیدن آن قصه لذتی شیرین می برد. برای مثال او مکالمه بین خداوند و حضرت نوح (ع) را می آورد که با وجود آن که همه خوانندگان از موضوع آن آگاهی دارند، اما تازگی پیدا می کند و از شنیدن چند باره آن، باز هم لذت می برند و نتیجه ای مهم نیز عایدشان می شود که در قاموس عشق، پیوندهای عاشقانه نزدیک تر از پیوند نسبی است و عاشق واقعی همواره سر در فرمان معشوق دارد:

« گفت ای نوح ار تو خواهی جمله را حشر گردانم برآرم از ترا  
 بهر کنعانی دل تو نشکنم لیک از احوال، آگه می کنم  
 گفت نه نه راضیم که تو مرا هم گنی غرقه اگر باید تو را  
 هر زمانم غرقه می کن من خوشم حکم تو جان است چون جان می کشم  
 ننگرم کس را دگر هم بنگرم او بهانه باشد و تو منظرم  
 عاشق صنع توام در شکر و صبر عاشق مصنوع کی باشم چو گیر  
 عاشق صنع خدا با فر بود عاشق مصنوع او کافر بود»

(مولانا ۱۳۷۶: ۴۴۹)

مولانا این تسلیم حضرت نوح (ع) را با بیانی دیگر در دفتر سوم آورده است. او در اینجا از زبان حضرت نوح (ع) با پروردگار عالمیان سخن می گوید که خداوند! با وجود زحمات بسیار

در طول سالیان دراز، دعوت من بی نتیجه ماند و قوم من گرفتار سیل و طوفان شدند، اما تو بارها وعده کردی که خاندان من از طوفان رهایی می یابند و خداوند در پاسخ می فرماید که ای نوح، فرزند تو «لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ = از خاندان تو نیست» (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۲۲۷)، زیرا به دین تو در نیامد. در ادامه مولانا زیبایی و به شیوه ای تربیتی رضایت و تسلیم شدن حضرت نوح (ع) را در عشق بازی او با خداوند نشان می دهد.

« نوح گفت ای پادشاه بردبار مرمرا خر مرد و سیلت برد، بار  
 وعده کردی مرمرا تو بارها که بیابد اهلت از طوفان رها  
 دل نهادم بر امیدت من سلیم پس چرا بر بود سیل از من گلیم؟  
 گفت او از اهل و خویشان نبود خود ندیدی تو سپیدی او کبود  
 چونکه دندان تو کرمش در فتاد نیست دندان بر کنش ای اوستاد  
 تا که باقی تن نگردد زار از او گرچه بود آن تو شو بیزار از او  
 گفت بیزارم ز غیرت ذات تو غیر نبود آنکه او شد مات تو  
 تو همی دانی که چونم با تو من بیست چندانم که با باران چمن  
 زنده از تو شاد از تو عائی مُعْتَذی بی واسطه و بی حائلی  
 متّصل نه منفصل نه ای کمال بلکه بی چون و چگونه و اعتلال  
 ماهیانیم و تو دریای حیات زنده ایم از لطف ای نیکو صفات  
 تو نگنجی در کنار فکرتی نی به معلولی قرین چون علّتی  
 پیش از این طوفان و بعد این مرا تو مخاطب بوده ای در ماجرا  
 با تو می گفتم نه با ایشان سخن ای سخن بخش نو و آن کهن  
 نه که عاشق روز و شب گوید سخن گاه با اطلال و گاهی با دمن  
 روی در اطلال کرده ظاهرا او که را می گوید آن مدحت؟ که را؟  
 شکر طوفان را کنون بگماشتی واسطه اطلال را برداشتی  
 زانکه اطلال لئیم و بد بُدند نه صدایی نه صدایی می زدند  
 من چنان اطلال خواهم در خطاب کز صدا چون کوه وا گوید جواب

تا مُثَنَّا بِشَنُومِ مِنْ نَامِ تُو      عَاشِقِمِ بَرِنَامِ جَانِ آرَامِ تُو  
هر نَبی ز آن دوست دارد کوه را      تا مَثَنَّا بِشَنُودِ نَامِ تُو را  
آن گُه پست مثال سنگ‌گلاخ      موش را شاید نه ما را در مَنَاخ  
من بگویم او نگردد یار من      بی صدا ماند دمِ گفتار من  
بازمین آن به که هموارش کنی      نیست همدم با قدم یارش کنی»  
(مولانا، ۱۳۷۶: ۴۴۹-۴۴۸)

مولانا در این بیت ها نیز به آیاتی از قرآن نظر داشته است از جمله آیه ۴۵ سوره هود: « و نوح پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا، پسر من از خاندان من است وعده تو درست است .. » (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۲۲۶) و آیه ۴۷ سوره هود: « گفت پروردگارم من به تو پناه می برم از اینکه از تو چه چیزی می خواهم که آن را نمی دانم » (همان: ۲۲۷)  
این قسمت از قصه حضرت نوح (ع) که مولانا خلاقانه آنرا به تصویر کشیده است ناظر بر مفهوم تسلیم است. سالک الی الله همواره باید تسلیم مشیت و خواست خداوند باشد زیرا در مسلک عرفان، عارف برای هر ناگواری حکمتی قایل است پس بر آنچه پیش آید تسلیم است «نزد سالکان تسلیم عبارت از استقبال قضا و تسلیم به مقدرات الهی است. مقام تسلیم فوق مرتبه توکل و رضاست و این مقام حاصل نمی شود مگر برای کسی که مراتب و درجات تکامل را مرتباً پیموده و به اعلا مرتبه یقین رسیده باشد.» (سلمی ۱۳۷۳ ق: ۳۶۸) مولانا در این جا نیز از این قصه قرآنی برای تبیین یکی از مفاهیم عرفانی و تربیتی استفاده می کند زیرا هدف او فقط بیان یک قصه قرآنی نیست بلکه با تفسیر عرفانی این قصه ها به تبیین مفاهیم عمیق عرفان و تربیت به شیوه ای خلاقانه می پردازد.

### طوفان نوح

طوفان نوح از تلمیحات مشهور است طوری که همگان حضرت نوح (ع) را به آن می شناسند و شاعران از آن بسیار بهره برده اند.

مولانا به منظور تربیت انسانها نیز از قصه طوفان استفاده می کند تا نشان دهد که اگر خداوند پشتیبان و نگه دارنده ما نباشد، همه ما در معرض طوفان حوادثیم:

« کی رهد از مکر تو ای مُختَصِم غرق طوفانیم الّا من عُصِم »

( مولانا ۱۳۷۶: ۳۲۶ )

این بیت ناظر به آیات ۴۲ و ۴۳ سوره هود است: « آن (کشتی) آنها را در میان امواجی همچون کوه ها می بُرد و نوح پسرش را که در کناری بود صدا زد: ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش - گفت: به زودی به کوهی پناه خواهیم بُرد که مرا از آب در امان نگاه دارد. (نوح) گفت: امروز از فرمان خداوند هیچ نگاه دارنده ای نیست مگر کسی که (خدا بر او) رحم کند و موج میانشان حایل شد و از غرق شدگان گردید» (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۲۲۶) مولانا نتیجه می گیرد که اگر از خدا یاری بخواهیم به بهترین شکل ما را یاری خواهد کرد، همان گونه که هر پیامبری فقط از درگاه الهی استعانت می جست و خداوند نیز که بر همه جهانیان غالب است، او را یاری می داد. عارف همواره از سرچشمه حیات ابدی استمداد می جوید و با بهره گیری از عقل معاد به بخشایش و یاری خداوند نایل می شود زیرا می داند با عقل معاش نمی توان به این مهم دست یافت. اگر انسان تنها از او یاری جوید به تعبیر مولانا از کاریز اصلی سیراب می شود اما اگر به نعمت دنیا اعتماد کند فریب خورده است. (ر.ک. به: مولانا ۱۳۷۶: ۱۲۱۵)

سپس مولانا حضرت نوح (ع) را مثال می آورد که از خدا برای هلاکت کافران شمشیر خواست و خداوند امواج طوفان را برای او چون شمشیر برنده نازل کرد:

« هر رسولی یک تنه کآن در زده ست بر همه آفاق، تنهها بر زده ست

نوح چون شمشیر در خواهد ازو موج طوفان گشت ازو شمشیر خو »

( مولانا ۱۳۷۶: ۲۱۷ )

به عقیده عارفان هر چه موجود است با استمداد از وجود لایتناهی پروردگار موجود است. در ابتدای وجود، خداوند با یک نظر وجود عالم را از عدم پدید آورد و دوام آن نیز به افاضه

رحمت الهی است پس سالک همواره در همه ناملازمات حتی در غلبه هوی<sup>۱</sup> از او که قدرت محض است استعانت می جوید. بیان احوال انبیا که در همه حال از خداوند مدد می جستند بهترین شاهد برای بیان مفاهیم عمیق عرفانی تربیتی است و کمتر شاعری چون مولانا به این مهم دست یافته است.

### همسر کافر نوح

در داستان پیامبران، در مقابل آن پیامبر که مظهر خیر است افرادی قرار می گیرند که مظهر شر و فساد هستند. مولوی از تقابل این شخصیت‌های متضاد برای بیان مفاهیم عرفانی و تربیتی استفاده می کند. رمزآمیزی شعرهای مولوی به علت همین تقابل‌ها و تضادها میان اشخاص است. مولانا سالک را به بیرون بردن اندیشه‌ها و وسوسه‌های شیطانی دعوت می کند و به این مناسبت به همسر کافر نوح اشاره می کند زیرا زیبایی و محبت زنان را یکی از مصادیق این وسوسه‌ها می داند. وسوسه از دیدگاه عرفان «القای شیطان و خواطر نفسانی جسمانی است که بنده را از حق دور می کند.» (سجادی ۱۳۸۹: ۷۸۵)

کافر بودن زن حضرت نوح (ع) را که در قرآن هم بیان شده است، در اشعار مولانا می توان دید. در داستان جوحی، برای نشان دادن مکر زن جوحی، به قصه زن حضرت نوح (ع) استشهاد می کند. یکی از ویژگی‌های خلاقانه شعر مولانا این است که در خلال بیان یک حکایت، حکایتی دیگر می آورد و سپس دوباره به سر حکایت اول باز می گردد. گاهی بیان یک اصل صوفیانه ایجاب می کند که از مثل یا حکایتی استفاده کند و آن مثل، حکایتی دیگر را به ذهن او متبادر می سازد ناگهان حکایتی دیگر چون جرقه‌ای در ذهن او روشن می شود و این حکایت پردازی بارها و بارها تکرار می شود و سرانجام به حکایت اول باز می گردد. او به مناسبت مکر زن جوحی، مکر واهله (همسر نوح (ع)) را که همواره در امور او کارشکنی می کرد، مثال می آورد و به مقصود اصلی این داستان که بیرون بردن اندیشه‌ها و وسوسه‌های شیطانی از سر است، باز می گردد. یکی از مصادیق این وسوسه‌ها را زیبایی زنان می داند که چون دامی است برای نابودی انسان.



« نوح چون بر تابه بریان ساختی واهله بر تابه سنگ انداختی  
مکر زن بر کار او چیره شدی آب صاف و عطر او تیره شدی  
قوم را پیغام کردی از نهان که نگه دارید دین زین گمراهان »  
(همان: ۱۲۶۲)

مولانا در جای دیگر نیز به قصه همسر نوح (ع) استشهد می کند. او در ضمن حکایتی که در آن یکی از مریدان شیخ ابوالحسن خرقانی به همسر معاند او عتاب می کند، کفر همسر نوح (ع) را مثال می آورد:

« چون تو ننگی جفت آن مقبول روح چون عیال کافر اندر عقد نوح  
گر نبودی نسبت تو زین سرا پاره پاره کردمی این دم ترا  
دادمی آن نوح را از تو خلاص تا مشرف گشتمی من در قصاص  
لیک با خانه شهنشاه زمن این چنین گستاخی ناید ز من  
رو دعا کن که سگ این موطنی ورنه اکنون کردمی من کردنی »  
(همان: ۱۱۴۶)

با بررسی آثار پیش از مولانا می توان نتیجه گرفت تقریباً هیچ کدام از آن ها به ماجرای همسر کافر حضرت نوح (ع) اشاره نکرده اند. با توجه به اهمیت موضوع و اشاره قرآن به آن می توان به خلاقیت و دقت مولانا در آیات الهی پی برد.

### سخن نوح با کنعان

مولانا با ترسیم گفتگوی بین حضرت نوح (ع) و پسر نافرمانش، کنعان، رحمت پدرا نه پیری عارف را نشان می دهد که فرزندش را به سوار شدن بر کشتی دعوت می کند و او سر باز می زند و دریای قهر الهی غرق می شود. مولانا گاهی کنعان را خطاب قرار می دهد و او را از سرکشی و نافرمانی نبی خدا باز می دارد و گاه از زبان کنعان پاسخ می دهد. این روش خلاقانه مکالمه ها و پرداختن از غایب به مخاطب جلوه ای خاص به شعر او می دهد و ماجرا را برای خواننده زنده می گرداند.

سؤال‌ی که ممکن است در این مورد به ذهن متبادر شود این است که چرا وقتی که همه‌ی کافران در حال غرق شدن بودند، حضرت نوح (ع) که نمونه انسان کامل بود، فقط فرزندش را مخاطب قرار داد؟ پاسخ این است که حضرت نوح (ع) به عنوان پیامبر جز ابلاغ تعهدی نداشت، او به وظیفه نبوت خود در طول سالیان سال دعوت، عمل کرد بنابراین حجت بر همگان از جمله فرزندش تمام شده بود اما او علاوه بر وظیفه‌ی نبوت، نسبت به فرزندش وظیفه ابوت و تربیت نیز داشت بنابراین تا آخرین لحظه برای ادای این وظیفه تلاش کرد.

مولانا در دفتر سوم ماجرا را چنین به تصویر می‌کشد:

« دم مزن تا دم زند بهر تو روح	آشنا بگذار در کشتی نوح
همچو کنعان کاشنا می کرد او	که نخواهم کشتی نوح عدو
گفت نه من آشنا آموختم	من بجز شمع تو شمع افروختم
هین مکن کین موج طوفان بلاست	دست و پا و آشنا امروز لاست
باد قهر است و بلای شمع گُش	جز که شمع حق نمی پاید، خمش
گفت نه رفتم بر آن کوه بلند	عاصم است آن کُهِ مرا از هر گزند
هین مکن که کوه، گاه است این زمان	جز حیب خویش را ندهد امان
گف ت من کی پند تو	که طمع کردی که من زین دوده ام
بشوده	من بری ام از تو در هر دو سرا
خوش نیامد گفت تو هرگز مرا	مر خدا را خویشی و انباز نیست
هین مکن بابا که روز ناز نیست	اندر این درگاه گیرا ناز کیست؟
تاکنون کردی و این دم نازکی است	نی پدر دارد نه فرزند و نه عم
لم یلد لم یولد است او از قدم	ناز بابایان کجا خواهد شنید
ناز فرزندان کجا خواهد	نیستم والد جوانا کم گراز

کشید  
 نیستم مولود پیرا کم بناز  
 نیستم شو هر نیم من شهوتی  
 جز خضوع و بندگی و اضطرار  
 گفت بابا سالها این گفته ای  
 چند از این ها گفته ای با هر کسی  
 این دم سرد تو در گوشم نرفت  
 گفت بابا چه زیان دارد اگر  
 همچنین می گفت او پند لطیف  
 نی پدر از نصح کنعان سیر شد  
 اندر این گفتن بودند  
 و موج تیز

ناز را بگذار اینجا ای سیتی  
 اندر این حضرت ندارد اعتبار  
 باز می گویی به جهل آشفته ای  
 تا جواب سرد بشنودی بسی  
 خاصه اکنون که شدم دانا و زفت  
 بشنوی یک بار تو پند پدر  
 همچنان می گفت او دفع عنیف  
 نی دمی در گوش آن ادبیر شد  
 بر سر کنعان زد و شد ریز  
 ریز»  
 (همان: ۴۴۸-۴۴۷)

مولانا در این ابیات به چند آیه قرآن نظر داشته است که عبارتند از آیه ۴۲ سوره هود:  
 « ای پسر با ما سوار شو و با کافران مباش» (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۲۲۶) و آیه ۴۳ سوره هود: « زودا  
 که به کوهی پناه برم که از آب مرا باز دارد گفت نیست امروز نگهدارنده ای از امر خدا» (همان: ۲۲۶)  
 و آیه ۴۶ سوره هود: « گفت ای نوح او از خاندان تو نیست ... » (همان: ۶۰۴) و آیه ۳ سوره اخلاص: «  
 نزاده و زاده نشده است» (همان: ۶۰۴) و آیات ۵ و ۶ سوره نوح: « نوح گفت: پروردگارا من شب و  
 روز قوم خود را خواندم و خواندن من جز گریختن چیزی بر آنان نیفزود» (همان: ۵۷۰)  
 مولانا با بیان این قصه و به قصد تربیت و عبرت آموزی نشان می دهد کسانی که از درک  
 ناقص خود کمک می گیرند و نصیحت راه نمایان را نمی پذیرند، هر چند فرزند پیامبر باشند،

عاقبتی چون کنعان خواهند داشت. او در بیتی دیگر نیز به آیه ۴۲ سوره هود نظر داشته است که خطاب به کنعان می‌گوید:

«هی در آ در کشتی ما ای نژند یا تو آن کشتی بر این کشتی ببند»

(مولانا: ۱۳۷۶: ۱۲۴۳)

مولانا در بیت‌هایی دیگر شمه‌ای از عظمت ولیّ حق را بیان می‌کند و معتقد است که سالکان باید منت این ولیّ حق را بکشند زیرا خدا منت او را می‌کشد و به قصه حضرت نوح (ع) استشهد می‌کند که اگر چون کنعان سر از اطاعت ولیّ حق بازکشی؛ هلاک خواهی شد. از نظر عرفا ولی کسی است که از حال خود فانی و در مشاهده حق باقی است و او انسان کاملی است که عارف بالله است خداوند این افراد را به دوستی و محبت خود مخصوص گردانیده است و اینان مورد عنایت پروردگار خود قرار گرفته‌اند و خود خدا متوکی امور آنان گشته است پس پیروی از دوستان حق، دوستی خدا و سرباز زدن از اطاعت آنها هلاکت را در پی خواهد داشت.

معنای ظاهری منت، احسان و محبت کردن است اما از مولانا بعید به نظر می‌رسد که به مطلبی، چنین سطحی بنگرد. به نظر نگارنده، نظر استاد شهیدی درست‌تر به نظر می‌رسد که معتقد است: «مولانا در این تعبیر معنایی دقیق‌تر در نظر دارد و آن اینکه چون بنده‌ای در بندگی بدان درجت رسد که جز مولا نبیند و در عشق بدو همه او شود، معشوق دلپسته او می‌گردد و از مطلوبی در می‌آید و طالب می‌شود» (شهیدی ۱۳۸۰: ۲۰۹) و اینک به سرایات مورد بحث می‌رویم:

«عشق چون کشتی بود بهر خواص	کم بود آفت بود اغلب خلاص
زیرکی بفروش و حیرانی بخر	زیرکی ظنست و حیرانی نظر
عقل قربان کن پیش مصطفی	حسبی الله گو که اللهم کفی
همچو کنعان سر ز کشتی وامکش	که غرورش داد نفس زیر کش
که برآیم بر سر کوه مشید	منت نوحم چرا باید کشید

چون رمی از منتش ای بی رشد که خدا هم منت او می کشد  
 چون نباشد منتش بر جان ما چونک شکر و منتش گوید خدا  
 توجه دانی ای غراره پر حسد منت او را خدا هم می کشد  
 کاشکی او آشنا نآموختی تا طمع در نوح و کشتی دوختی «  
 (مولانا ۱۳۷۶: ۶۹۵)

مولانا به قصد تربیت بیان می دارد که اگر به اندیشه ناقص خود مغرور شویم، به نابودی و هلاکت نزدیک می شویم و اگر به خدا توکل کنیم، راه را به سلامت سپری خواهیم کرد و برای بیان این مطلب به قصه کنعان استشهد می کند:  
 « نه چو کنعان کوز کبر و ناشناخت از کُ عاصم سفینه فوز ساخت «  
 (همان: ۱۱۵۸)

ابیات زیر نیز ناظر بر همین مضمون است:

« آشنا هیچست اندر بحر روح	نیست اینجا چاره جز کشتی نوح
این چنین فرمود آن شاه رسل	که منم کشتی درین دریای کل
یا کسی کو در بصیرتهای من	شد خلیفه راستی بر جای من
کشتی نوحیم در دریا که تا	رو نگردانی ز کشتی ای ای
همچو کنعان سوی هر کوهی مرو	از نبی لاعاصم الیوم شنو
می نماید پست این کشتی ز بند	می نماید کوه فکرت بس بلند
پست منگر هان و هان این پست را	بنگر آن فضل حق پیوست را
در علو کوه فکرت کم نگر	که یکی موجش کند زیر و زبر
گر تو کنعانی، نداری باورم	گرد و صد چندین نصیحت پرورم
گوش کنعان کی پذیرد این کلام	که برو مهر خدایست و ختام
کی گذارد موعظه بر مهر حق	کی بگرداند حدّ حکم سبق
لیک می گویم حدیث خوش پیی	بر امید آنکه تو کنعان نه ای «

(همان: ۷۹۳-۷۹۲)

این ابیات نیز اشارتی به آیه ۴۳ سوره هود دارد که کنعان به پدرش گفت به کوهی پناه می برم تا مرا از غرق شدن باز دارد. (ر.ک. به: قرآن کریم ۱۳۸۵: ۲۲۶) مولانا در باب «عقل جزوی تا به گور بیش نبیند در باقی مقلد اولیا و انبیاست» بیان می‌دارد که عقل جزوی فقط محدود به این عالم مادی است پس برای رسیدن به حق، این عقل کارگشا نیست و فقط می‌تواند انسان را به سوی عقل اولیای حق هدایت کند. پس یکی از تعلیمات عرفانی تربیتی مولانا این است که سالک نباید به خرد خود مغرور شود بلکه باید تسلیم استادی کامل شود و در طوفان هوای نفس در کشتی اولیای الهی نشیند و این عنایتی است که خداوند به این سالک کرده است پس از آن بهره گیرد. قصه کنعان که سر از اطاعت ولیّ حق باز کشید، بهترین شاهد و نمونه برای تبیین این موضوع عرفانی تربیتی است که مولانا بخوبی و خلاقانه از آن بهره برده است. مولانا مطلبی تکراری را با بیانی نو به گونه ای مطرح می‌سازد که نه تنها باعث دل زدگی و ملال خواننده نمی‌شود بلکه با اشتیاقی بیش تر آن را دنبال می‌کند. بارها سالکان راه حق را به پیروی از ولیّ حق دعوت می‌کند و از نافرمانی او بر حذر می‌دارد زیرا قهر انسان کامل، آدمی را به دریای خواری گرفتار می‌سازد. بیت های زیر نیز ناظر بر همین مضمون است:

« موجهای تیز دریاهاى روح هست صد چندان که بد طوفان نوح  
لیک اندر چشم کنعان موی رُست نوح و کشتی را بهشت و کوه جست  
کوه و کنعان را فرو برد آن زمان نیم موجی تا بقعر امتحان »  
(مولانا ۱۳۷۶: ۱۱۴۵)

این بیت ها نیز چون بیت های قبل اشارتی است به آیه ۴۳ سوره هود. یکی از ویژگی های شعر مولانا اینست که از یک آیه قرآن بارها و بارها به صورت های گوناگون و برای تبیین مقاصد مختلف استفاده می‌کند که بیانگر تسلط او بر آیات قرآن و استعداد خلاق و بی نظیر شاعری اوست. هر چند برخی شارحان چون نیکلسون منظور از موج های تیز را تجلیات جلالی روح القدس می‌دانند (ر.ک. به: نیکلسون ۱۳۷۴: ۲۱۲۵) لیکن به نظر نگارنده « موجهای تیز

دریاهای روح « همان قهر و سطوت انسان کامل است که چون نفرین نوح (ع) قومی را دچار عذاب می کند. «قهر به معنای چیرگی، از اصطلاحات اهل الله است، یعنی تأیید حق به فنا کردن خواستها و مرادها؛ و باز داشتن نفس از آرزوها» (سجّادی ۱۳۸۹: ۶۴۷) از نظر عرفا، انسان کامل جلوه ای از صفات الهی را در وجود خود دارد و پرتوی از نور اوست پس در واقع نفرین نوح و تأثیر آن به نوعی فعل الهی است پس هرگاه خداوند با افعال خود تجلّی یابد این افعال در انسان کامل بروز و ظهور می یابد.

مولانا فقط در یک مورد به نفرین حضرت نوح (ع) اشاره می کند که مأخوذ از آیه ۲۶ سوره نوح است: « و نوح گفت: پروردگارا! احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار » (قرآن کریم ۱۳۸۵: ۵۷۱)

« و نه کی کردی بیک نفرین بد نوح شرق و غرب را غرقاب خود»

( مولانا ۱۳۷۶: ۲۶ )

مولانا در جایی دیگر به قصد تربیت و با استشهاد به قصه « عکر مه »، فرزند ابوجهل، که مسلمان شد و کنعان پسر حضرت نوح (ع) که کافر شد نشان می دهد که بزرگی و پرهیزکاری چون مال دنیا نیست که از پدر به پسر به ارث برسد، بلکه موهبتی الهی است که در نتیجه لیاقت انسان به او عطا خواهد شد.

« پور آن بوجهل شد مؤمن عیان پوره آن نوح شد از گمراهان »

( همان: ۱۶۸ )

شاعران دیگر نیز از تلمیح نوح برای بیان مقاصد خود بهره می برند، مولانا هم از این تلمیح برای بیان مباحث عرفانی و تربیتی استفاده می کند اما او در بکارگیری تلمیحات، یک نوآوری خلق کرده است که به یک اشاره گذرا بسنده نمی کند و این قصه تکراری را با تمام جزئیات بیان می کند طوری که خواننده با خواندن مثنوی، این قصه را تمام و کامل در ذهن مرور می کند و در آخر، ارتباطی که مولانا بین این قصه و مفاهیم عرفانی و تربیتی برقرار می کند این قصه را در کام خواننده شیرین تر می نماید.

## کشتی نجات نوح

این تلمیح نیز مانند طوفان نوح یکی از موارد مشهوری است که همه شاعران از آن بهره فراوان برده اند.

مولانا نیز چون دیگر شاعران از تلمیح کشتی نوح برای مقاصد خود استفاده می کند که در اینجا به بیان آنها می پردازیم.

مولانا در بیت های زیر بیان می کند که اراده الهی وابسته به علل و اسباب نیست بلکه این علل و اسبابند که تابع اراده اویند:

« آنکه تن را مظهر هر روح کرد و آنک کشتی را بُراق نوح کرد  
 گر بخواهد عین کشتی را به خو او کند طوفان تو ای نوجو  
 هر دمت طوفان و کشتی ای مُقل با غم و شادیت کرد او متصل  
 گر نبینی کشتی و دریا به پیش لرزها بین در همه اجزای خویش »

( همان: ۱۱۵۱ )

عارف سالک همواره بر خدا تکیه می کند نه اسباب ظاهری. او با دیده حقیقت بین خود مسبب اصلی را خدا می بیند هر چند سبب های ظاهری را نمی توان به کلی نادیده گرفت اما نباید آن را سبب اصلی دانست.

مولانا در حکایت «ترسانیدن شخصی، زاهدی را، که کم گری تا کور نشوی» گوید زندگانی جسمانی و آن چه بر این زندگی مترتب است، مقدمه ای است برای زندگانی معنوی و تقویت روح عقلانی. سالک الی الله از همه اعضا و جوارح خود در راه اطاعت حق استفاده می کند و اگر در این راه نقصی بر آنها وارد شود شکایتی نمی کند زیرا این نقص جسمانی مقدمه ای برای کمال روحانی است.

مولوی برای اثبات کلام خویش، حکایت را با بیت زیر به پایان می برد:

« این بدن خرگاه آمد روح را یا مثال کشتی مر نوح را »

( همان: ۲۲۲ )



مولانا در باب «تشبیه کردن قطب...» اشاره می کند که قطب در هر زمان مورد توجه حضرت حق است و بی واسطه از خدا فیض می گیرد و به دیگران افاضت می کند و ضعف جسمانی مانع افاضت او نمی شود زیرا روح اوست که به کسب فیض از عالم الهی می پردازد و به کسانی که مستعداً تربیت هستند، می رساند:

«ضعف قطب از تن بود از روح نی ضعف در کشتی بود در نوح نی»

(همان: ۹۴۲)

قطب رهبر بزرگ اهل طریقت را گویند. «قطب کسی است که اهل حلّ و عقد بوده و از اولیاء الله است و خدا طلسم اعظم بدو عنایت می فرماید. قطب در عالم وجود به منزله روح است در بدن» (عبدالرزاق کاشانی ۱۳۵۴: ۱۶۷) چون قطب مستقیماً از پروردگار کسب فیض می کند، ارشاد و هدایت خلق به او واگذار شده و مدار جهان وجود بر اوست.

مولانا در بیت های زیر که از زبان خداوند بیان می کند، نشان می دهد که تداوم نعمت پروردگار ایجاب می کند که او همواره یاری گر بندگان باشد و آنان را از یاد نبرد:

«یاد کن لطفی که کردم آن صبح با شما از حفظ در کشتی نوح

پيله بابایانتان را آن زمان دادم از طوفان و از موجش امان

آب آتش خو زمین بگرفته بود موج او مر اوج که را می ربود

حفظ کردم من نکردم ردّتان در وجودِ جلدِ جلدِ جدّتان»

(مولانا، ۱۳۷۶: ۴۰۰ - ۳۳۹)

همانگونه که اشاره شد خداوند با یک نظر عالم را به وجود آورد و از روح خود در وجود آدم دمید و تداوم این نعمت ها نیز به افاضه رحمت الهی است پس او با تداوم نعمت خود همواره به یاد بندگان است بنابراین بنده نیز باید هیچ گاه او را فراموش نکند.

پس همواره از او می خواهیم که روح ما را محافظت کند، آن چنان که دل و چشم و گوش ما از طوفان بیداری و هوش جزئی رها گردد:

«کاش چون اصحاب کهف، این روح را حفظ کردی یا چو کشتی، نوح را

تا از این طوفان بیداری و هوش وارهیدی این ضمیر و چشم و گوش «  
(همان: ۲۰)

در این بیت ها مولانا حالت سکر و بیخودی را بر صحو و بیداری ترجیح می دهد. «ترجیح سکر بر صحو، مسلک طیفوریان یعنی پیروان ابوزید طیفوربن عیسی بسطامی است و ترجیح صحو بر سکر روش جنیدیان (پیروان ابوالقاسم جنید) است.» (هجویری ۱۳۰۴: ۲۳۶-۲۳۰)  
خداوند عارف را در حالت استغراق و مستی حفظ می کند و تکلیف را بر وی آسان می گرداند اما در حالت صحو و بیداری مکلف است و خود باید میان الهامات الهی و وسوسه های شیطانی یکی را برگزیند او مانند کسی است که در طوفان حوادث گرفتار شده است، اگر سوار بر کشتی باشد محفوظ است اما در غیر این صورت باید با مجاهده و تلاش خود را به ساحل برساند.

مولانا با تعبیری زیبا اظهار می دارد که با صدقه و کمک به درویشان می توان کشتی ای ساخت که ملأح آن نوح است و سپس مورد عنایت خداوند قرار گرفت:  
«کشتی سازی ز توزیع و فتوح کو یکی ملأح کشتی همچو نوح؟»  
(مولانا ۱۳۷۶: ۹۵۰)

مولانا در ابیاتی بیان می دارد که کسی که گفتار و کردارش یکی نباشد از عنایت حق تعالی محروم می گردد اگر گفتار و کردار نیک خود را همراه هم کنی لطف خداوند نیز شامل حال تو خواهد شد. هر چند در آغاز نیکوکاری پیمودن راه، دشوار می نماید اما لطف و عنایت الهی دستگیر تو خواهد شد. مولانا برای بیان این مفهوم چشمزدی نیز به نوح (ع) و کشتیانی او دارد.  
مولانا در بیت هایی جداگانه، اولیای حق و به خصوص رسول الله را به مثابه نوح کشتیان می داند که متوسل شدن به هدایت آنان نجات بخش انسان خواهد بود:  
«هر ولی را نوح و کشتیان شناس صحبت این خلق را طوفان شناس»  
(همان: ۱۱۵۱)

« باش کشتیان درین بحر صفا که تو نوح ثانی ای مصطفی »  
( همان: ۶۹۷ )

و در جایی دیگر با اشاره به حدیث معروف « مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ » ( فروزانفر ۱۳۳۴: ۱۱۱ ) این حقیقت را بازگو می کند: یعنی مثل اهل بیت من چون کشتی نوح است. هر که در آن سوار شود، نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق خواهد شد.

« بهر این فرمود پیغمبر که من همچو کشتی ام بطوفان زمن  
ما و اصحابم چو آن کشتی نوح هر که دست اندر زند، یابد فتوح »  
( مولانا ۱۳۷۶: ۶۵۲ )

مولانا در تو صیه ای تربیتی چنگ زدن بر دامان انبیا و اولیا را بهترین امان در طوفان حوادث می داند:

« کوه ها را هست زین طوفان فُضوح کو امانی جز که در کشتی نوح »  
( همان: ۹۵۸ )

سالک همواره در مراحل سلوک باید از هدایت و راهنمایی پیرو استادی کامل که مظهر حق است کمک بگیرد تا جوهر الهی سالک را به او بنمایاند. این پیران از علم لدنی برخوردار هستند و می توانند مریدان را دستگیری کرده، از گمراهی نجات دهند. انبیا و اولیا بالاترین مرتبه شیخی و مقتدایی را دارا هستند پس با دستگیری پیری چون نوح نبی و در آمدن در کشتی او نفس، رام سالک می گردد. این نیرویی که خداوند در وجود انبیا و اولیا به ودیعت نهاده همان نور الهی است که انوار آن معرفت را در دل سالک می نشاند.

مولانا در ضمن اشاره به روح پاک امام حسین (ع) از طوفان نوح نیز یاد می کند:  
« پیش مؤمن ماتم آن پاک روح شهره تر باشد ز صد طوفان نوح »  
( همان: ۱۰۸۲ )

قدرت شاعری و خلاقیت مولانا به حدی است که در بیان مسایل دینی و مذهبی از مثالهای دینی دیگر به شیوه ای بدیع استفاده می کند، زیرا مفاهیم والا و بارزش دینی را جز با مضامینی از همین دست نمی توان سنجید.

### ماجرای عوج بن عنق

کمترا شاعری چون مولانا در اشعار خود به صورتی جامع الاطراف به قصه حضرت نوح (ع) می پردازد. او حتی به قصه ای غریب که مرتبط با قصه حضرت نوح (ع) است اشاره می کند، که این قصه از نظر شاعران دیگر دور مانده است:

« می نماید تا به کعب این آب جو صد چو عاج ابن عنق شد غرق او»

(همان: ۳۰۸)

عوج بن عنق (عاج ابن عنق) نام انسانی درشت اندام و بلند قامت بود، طوری که دست او به اعماق دریا می رسید و ماهی می گرفت و سپس با حرارت خورشید آن را بریان می کرد و می خورد. در زمان طوفان نوح آب فقط به دو زانوی او رسید. او گرد عالم می گشت و سه هزار سال عمر کرد (ر.ک. به: شهیدی ۱۳۸۰: ۴۴۸) البته این قصه افسانه ای بیش نیست، لیکن چون در کتب تاریخی ذکر شده است، مورد توجه مولانا قرار گرفته است، زیرا هدف او بیان قصه حضرت نوح (ع) و وقایع دوران عمر او نیست، بلکه از آنها فقط برای تبیین مفاهیم عرفانی مورد نظر خود استفاده می کند بنابراین بدون توجه به صحت و سقم این وقایع، از استشهاده به آنان در جهت مقصود خود بهره کافی و وافی می برد. مولانا از این تمثیل استفاده کرده تا به قصد تربیت بگوید پیامبران چون بر خدا تکیه می کنند، خداوند سپاه دشمن را در نظر آنان اندک نشان می دهد، تا ترس به دل راه ندهند و در ضمن کافران به علت غرور خود دشمن را بی مقدار می شمارند و این گونه پیروزی از آن حزب الله است. پس سالک باید همواره از لطف حق استمداد جوید و هیچگاه به توان خویش مغرور نشود.

## بحث و نتیجه‌گیری

از مجموع پژوهش‌ها در این مقاله نتایج زیر حاصل شد:

مولانا که به خوبی با فرهنگ و مفاهیم اسلامی آشنا بود، از تلمیحات اسلامی و قرآنی به شیوه‌ای خلاقانه و تربیتی بسیار استفاده کرده، آن چنان که آن تلمیحات عنصر غالب در شعر او شناخته آمده است، ضمن آن که جذابیتی خاص هم به سخن او بخشیده است و می‌توان گفت «مثنوی معنوی» از جهت پرداختن به تلمیحات نوح، سرآمد دیگر آثار دوره خویش است.

برخی شاعران نیز چون مولانا از تلمیحات نوح بهره برده‌اند، اما مولانا به علت تمثیل به آیات قرآن و استشهاد به آیاتی که در مورد حضرت نوح (ع) است، ارزش معنوی اثر خود را بالا برده است. تازگی نگاه و خلاقیت مولانا به این قصه نیز اثر او را از آثار دیگر شاعران متمایز کرده است و گاهی از دید عرفانی به این قصه نگریسته، گاهی از دید اجتماعی آن را تحلیل کرده و گاهی نیز از بعد اخلاقی و تربیتی به این قصه توجه کرده است و به این طریق الگوی اخلاقی و تربیتی خوبی به مخاطب ارائه داده است. در این میان تأثیر قصه بر مخاطب را نمی‌توان از نظر دور داشت. مولانا در ۶ دفتر مثنوی، این قصه را تمام و کمال به تصویر کشیده است و این نکته نیز، مثنوی او را از آثار دیگر شاعران متمایز کرده است.

مولانا از مایه‌های تلمیحی نوح با تنوع و وسعت بسیار استفاده می‌کند و این نکته که ناشی از وسعت اطلاعات اوست در زمینه قرآن، تفسیر، حدیث و برخاسته از تخیل نیرومند و خلاق اوست. هر چند هدف او بیان یک قصه تاریخی نیست، لیکن او از بیان این قصه برای تفهیم مسایل عمیق عرفانی بهره می‌گیرد یا به قصد ایضاح و تأکید بر یک اندیشه عرفانی و تربیتی از آن مدد می‌جوید. در این گونه اشعار، برداشت‌های رمزی از قصه نوح در شعر توضیح داده می‌شود و خواننده بدون نیاز به تأمل، مفاهیم باطنی قصه را در می‌یابد، هر چند در مواردی اندک دریافت معنی و مفهوم باطنی آنها به عهده خود خواننده گذاشته می‌شود.

مولانا از جنبه‌های مختلف به قصه حضرت نوح (ع) نظر داشته است. او نه تنها از نکات برجسته و مشهور زندگی انبیا که در قرآن و اغلب قصص و تفاسیر آمده، بهره می‌برد بلکه اشارات مهجور

را نیز توضیح می‌دهد، چه این اشارات در آثار دیگر شاعران از نظر دور مانده است. برای مثال باید گفت حتی ماجرای عوج بن عنق نیز که پیوندی دور با قصه حضرت نوح (ع) دارد، از نظر او دور نمی‌ماند، حال آن که این ماجرا از دیدگاه دیگر شاعران پنهان مانده است.

### منابع

۱۳۸۵. قرآن کریم. ترجمه ابوالفضل بهرام پور. ج ۱. تهران. نشر حر.
- ابن عربی. ۱۳۶۶ ق. التذیبات الالهیه فی اصلاح المملکة الانسانیة ( همراه با دو کتاب انشاء الدوائر و عقله المستوفز). لیدن.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۸. سرّ نی (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی). ج ۱. چ ۹. تهران. انتشارات علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۲. نردبان شکسته (شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی). ج ۲. تهران. انتشارات سخن
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۷. پله پله تا ملاقات خدا (درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال الدین رومی). چ ۲۴. تهران. انتشارات علمی
- زمانی، کریم. ۱۳۷۸. شرح جامع مثنوی معنوی. ج ۶. چ ۴. تهران. انتشارات اطلاعات
- زمانی، کریم. ۱۳۷۸. شرح جامع مثنوی معنوی. ج ۲. چ ۷. تهران. انتشارات اطلاعات.
- خلجی، حسن؛ بررسی تاثیر تربیتی قصه های قرآنی در تربیت دینی کودکان، نشریه علمی تخصصی پژوهشنامه تبلیغی، شماره اول، ۱۳۹۱.
- سجّادی، سیدجعفر. ۱۳۸۹. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: انتشارات طهوری.
- سلمی، عبدالرحمن. ۱۳۷۳ ه. ق. طبقات الصوفیه. به اهتمام نورالدین شریبه. قاهره: جماعه الازهر.
- سهروردی، شهاب الدین ابوالحفص عمر. بی تا. عوارف المعارف. تحقیق عبدالحلیم محمود و محمود بن الشریف. قاهره: درالمعارف.
- شهیدی، سیدجعفر. ۱۳۸۰. شرح مثنوی. ج ۶. چ ۲. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- شهیدی، سیدجعفر. ۱۳۸۰. شرح مثنوی. ج ۴. چ ۳. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- شهیدی، سیدجعفر. ۱۳۸۰. شرح مثنوی. ج ۵. چ ۳. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- طبری، محمدبن جریر. ۱۳۷۴. تاریخ نامه طبری. تصحیح محمد روشن. ج ۱. تهران: سروش
- فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۳۴. احادیث مثنوی. تهران. انتشارات دانشگاه تهران.
- قیصری، داوود. ۱۳۶۳. شرح بر فصوص الحکم ابن عربی. چاپ سنگی ۱۲۹۹ ه. ق. و ترجمه مقدمه قیصری. مترجم منوچهر صدوقی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران.
- کاشانی، عبدالرزاق. ۱۳۵۴. اصطلاحات صوفیه - ضمیمه شرح منازل السائرين. تهران: انتشارات کتابخانه حامدی.
- کفافی، محمد عبدالسلام. مثنوی جلال الدین الرومی شاعر الصوفه الاکبر. ترجمه و شرح و درسه محمد عبدالسلام کفافی. انتشارات صیدا بیروت.
- مولوی، جلال الدین. ۱۳۷۶. مثنوی معنوی. به سعی و اهتمام رینولدالین نیکلسون. چ ۱۲. تهران. انتشارات امیر کبیر.
- مولوی، جلال الدین. ۱۳۶۲. فيه ما فيه. به تصحیح و مقدمه و تحشیه بدیع الزمان فروزانفر. چ ۵. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- نیکلسون، رینولدالین. ۱۳۷۴. شرح مثنوی معنوی مولانا. ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی. ج ۶. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
- هجویری، علی بن عثمان. ۱۳۴۴. کشف المحجوب. تصحیح والتین ژوکوفسکی به انضمام فهارس سبعة و بالحق فهرستین و مقدمه مصحح. چ ۷. لنینگراد. انتشارات دارالعلوم